



درس فارج فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: نکاح

تاریخ: ۲۲ آبان ۱۴۰۲

مصادف با: ۲۸ ربیع الثانی ۱۴۴۵

موضوع جزئی: احکام عقد - مسأله ۱۸ - مقام دوم: شرط خیار در مهریه - ۱. نکاح دائم -

بررسی ادله دو قول درباره تعیین مدت - بررسی کلام محقق خویی، صاحب جواهر و مرحوم حکیم - حق در مسأله

جلسه: ۲۱

سال ششم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

بحث در مقام دوم یعنی اشتراط خیار در مهریه بود؛ عرض کردیم در این مقام که مقام دوم بحث ماست، در مورد اصل اشتراط خیار در مهریه باید قائل به صحت شویم، دلیلش را هم در جلسه گذشته ذکر کردیم، البته در عقد دائم، عقد موقت را بعداً متعرض می‌شویم. لکن یک بحثی پیش آمد که آیا تعیین مدت برای خیار در مهریه لازم است یا نه. گفتیم دو قول وجود دارد و هر کدام برای خود دلیلی هم ذکر کرده‌اند؛ مشهور قائل به لزوم تعیین مدت شده‌اند؛ در مقابل، برخی قائل به عدم لزوم تعیین مدت هستند؛ مگر اینکه عدم تعیین مدت موجب یک ابهام کلی و مجهولیت مطلق شود، و الا تعیین مدت خیار در مهریه لازم نیست. دلیل این دو قول را هم ذکر کردیم؛ عمده دلیل قائلین به لزوم تعیین مدت این بود که اگر تعیین مدت نشود، سر از غرر در می‌آورد و غرر هم جایز نیست. امام و مرحوم سید هم قائل به لزوم تعیین مدت شدند.

کلام محقق خویی

مرحوم آقای خویی فرمودند تعیین مدت لازم نیست؛ همانطور که در سایر عقود شرط خیار بدون تعیین مدت صحیح است و تعیین لازم نیست، اینجا هم لازم نیست. عبارت ایشان را هم در جلسه گذشته خواندیم که فرمود: «لم یظهر لنا وجه هذا الاشتراط فانه لا فرق بین النکاح و غیره من العقود حیث یصح جعل الخیار فیه من غیر اشتراط تعیین المدة»؛^۱ فرقی بین نکاح و غیر نکاح در شرط خیار نیست و همانگونه که در سایر عقود تعیین مدت خیار لازم نیست، در نکاح هم در مورد این شرط که صحیح است، تعیین مدت خیار لازم نیست.

البته مرحوم آقای خویی در ادامه فرمودند: «نعم، یعتبر فیه أن لا یکون مجهولاً مطلقاً و مبهماً من جمیع الوجوه» لازم نیست تعیین کند، ولی مجهول مطلق هم نباید باشد، نباید از همه جهات ابهام داشته باشد؛ مثل اینکه کسی برای خودش خیار قرار بدهد و بگوید فی ساعة ما و اصلاً آن ساعت را تعیین نکند؛ اینجا می‌گویند باطل است. برای اینکه نمی‌شود برای آن واقع تصویر کرد؛ می‌گوید «أنه لا واقع له و لا تعیین حتی فی علم الله سبحانه»، اما اگر تعیین نکند ولی ابهام مطلق نداشته باشد، مجهول مطلق هم نباشد، مثلاً بگوید من تا آخر عمر خیار داشته باشم، یا تا مادامی که زنده هستم، یک وقت می‌گوید تا ابد و یک وقت می‌گوید تا زمانی که زنده هستم یا تو زنده هستی؛ این را می‌گویند اشکالی ندارد؛ لازم نیست حد این خیار معین و مضبوط باشد؛ فقط مبهم و مجهول مطلق نباشد. البته در پایان هم می‌فرماید: «و لعل هذا هو مقصود الماتن فی المقام»، چه بسا مرحوم سید از لزوم تعیین مدت همین باشد؛ یعنی به نوعی معین شود و از مجهولیت مطلق و ابهام مطلق خارج شود؛ اما اینکه

۱. المبانی فی شرح العروة، ج ۳۳، ص ۱۷۳.

دقیقاً باید ابتدا و انتهای زمانی آن معلوم باشد، نه، حتی منظور سید هم شاید این نباشد. این فرمایش مرحوم آقای خوئی است؛ پس عمده دلیلی که ایشان برای عدم لزوم تعیین مدت ذکر کرده‌اند، این است که ما دلیلی بر این شرط نداریم چون اشتراط خلاف اصل است، دلیل می‌خواهد؛ ما اگر بخواهیم خیار در مهریه عقد دائم را منوط به تعیین مدت کنیم، باید دلیل داشته باشیم، در حالی که اینجا هیچ وجه و دلیلی برای آن متصور نیست.

بررسی ادله دو قول

این دلیل یعنی عدم الوجه للاشتراط، به ضمیمه آنچه که در کلام صاحب جواهر آمده و در جلسه گذشته عرض کردیم، یکی اینکه عبارات اطلاق دارد، یعنی در عبارات اصحاب آمده که شرط خیار در مهریه صحیح است و اصلاً مقید به تعیین مدت نکرده‌اند و هیچ کدام اشاره به این مطلب نداشته‌اند. دوم اینکه یغتنفر فیہ من الجهالة ما لا یغتنفر فی غیره؛ در اینجا این مقدار جهالت مغتنفر است، آن مقداری که در جاهای دیگر مغتنفر نیست. در بین این دو نظر و دو قول، و ادله‌ای که برای لزوم تعیین مدت و عدم لزوم آن ذکر کرده‌اند، حق کدام است؟

بررسی کلام محقق خوئی

اینکه مرحوم آقای خوئی فرموده «لم یظهر لنا وجه الاشتراط» یعنی وجه لزوم تعیین مدت، این قید و این شرط، این به یک معنا قابل توجه است؛ اما اینکه فرموده همانطور که در سایر عقود تعیین مدت برای خیار لازم نیست، اینجا هم لازم نیست، این جای تأمل دارد. مفروض کلام ایشان این است که در سایر عقود تعیین مدت در خیار شرط نیست؛ اما به حسب واقع وقتی سایر عقود مورد بررسی قرار می‌گیرد معلوم می‌شود که در بسیاری از عقود تعیین مدت در خیار شرط خیلی بی‌وجه نیست. بله، در کلمات این مطلب آمده که مشروط کردن خیار شرط به یک امری که مشخص نیست، مثل قدوم الحاج، این جایز نیست؛ تقریباً همه این را پذیرفته‌اند که اگر کسی خیار برای خودش تا زمان بازگشت حجاج از سفر حج بگذارد، این صحیح نیست؛ چون مبهم و مجمل است. در سایر موارد، برخی حتی ادعای اجماع کرده‌اند که باید مدت معلوم باشد، خیار شرط باید زمان داشته باشد، ادعای عدم خلاف شده در آن و برخی ادعای اجماع کرده‌اند؛ اینها عمدتاً تعیین مدت را لازم دانسته‌اند. آن وقت اینکه مرحوم آقای خوئی فرموده در سایر عقود تعیین مدت لازم نیست، این برخلاف واقعیت است.

به علاوه، اینکه حرف مرحوم سید را حمل بر مدعای خودشان کرده‌اند، این هم به نظر می‌رسد قابل پذیرش نیست؛ چون وقتی بحث از تعیین مدت پیش می‌آید، تعیین مدت بالاتر از حد خروج از اجمال است. مرحوم سید نمی‌خواهد بگوید همین قدر که مبهم و مجمل مطلق نباشد کافی است و باید مثلاً حدی داشته باشد؛ این با ظاهر عبارت مرحوم سید سازگار نیست. پس صرف نظر از این دو تأملی که در کلام مرحوم آقای خوئی وجود دارد، اصل اینکه می‌گوید «لم یظهر لنا وجه الاشتراط» قابل توجه است.

بررسی کلام مرحوم حکیم

وجوهی که برای اشتراط گفته شده، یکی غرر است و ابهام؛ این غرر و ابهام آیا واقعاً اینجا محقق است؟ آیا مشکلی ایجاد می‌کند؟ این جای بحث دارد. به علاوه، ادله‌ای که ما برای صحت اشتراط خیار در مهر ذکر کردیم، این ادله اطلاق دارد؛ چرا ما گفتیم شرط خیار در مهریه جایز است؟ برای اینکه لطمه‌ای به عقد نمی‌زند؛ برای اینکه مهریه در عقد دائم رکن نیست. درست است این دلیل لفظی نیست، اما مانعیتی ایجاد نمی‌کند؛ المؤمنون عند شروطهم که دلالت بر لزوم وفاء به شرط می‌کند یا اوفوا بالعقود که دلالت بر لزوم وفاء به شرط می‌کند (بنابر اینکه عقد شامل شرط هم می‌شود در این آیه، این اطلاق دارد و همه این

امور را در بر می‌گیرد) اطلاق ادله اقتضا می‌کند این قید و این شرط نباشد؛ اما یک نکته‌ای هست و آن اینکه این اطلاق قابل تمسک نیست در اینجا، چون واقع این است که اوفوا بالعقود و المؤمنون عند شروطهم در مقام بیان از این جهت نیست؛ بلکه اصل وفاء به شرط را لازم می‌داند اما اینکه باید یک شرطی مثل خیار، مدت داشته باشد یا نه، در مقام بیان نسبت به آن نیست؛ مثل اینکه کسی بخواهد به اطلاق اقیما الصلاة تمسک کند برای نفی شرطیت و جزئیت برخی از اجزاء و شرایط. درست است آن مطلق است، اما در مقام بیان نسبت به هر چیزی نیست. لذا اطلاق ادله چنانچه مرحوم آقای حکیم گفته، نمی‌تواند اثبات عدم لزوم تعیین مدت کند. مرحوم آقای حکیم که فرمایش صاحب جواهر را نقل کرده که فرمود «لکن المذهب الاول»، فرموده «و لم يظهر وجهه فی قبال اطلاق الادلة»^۱ می‌گوید با توجه به اطلاق ادله، وجهی برای لزوم تعیین مدت نمی‌بینیم. اشکال ما به مرحوم آقای حکیم این است که اطلاق ادله در اینجا نمی‌تواند نافی لزوم تعیین مدت باشد، چون از این جهت در مقام بیان نیست.

بررسی کلام صاحب جواهر

اما اطلاق عبارات اصحاب که صاحب جواهر فرمود، ایشان فرمود «ربما احتمال فیه عدم اعتبار ضبطه» ضبط مدت و تعیین مدت لازم نیست، «لذلک» یعنی اطلاق الاصحاب؛ یک وجه این است که عبارات اصحاب را که نگاه می‌کنیم هیچ کدام تعیین مدت را ذکر نکرده‌اند، همه گفته‌اند شرط خیار در مهریه صحیح است و هیچ کدام به لزوم تعیین مدت اشاره نکرده‌اند. این هم نشان می‌دهد که اصحاب ذکر مدت را لازم نمی‌دانستند. این هم جای بحث و تأمل دارد؛ برای اینکه اصحاب عمدتاً در مقابل اشتراط خیار در خود عقد که صحیح نیست، گفته‌اند اشتراط خیار در مهر صحیح است. به عبارت دیگر اصحاب در مقام بیان اصل صحت شرط خیار در مهریه بوده‌اند؛ چون قبل از آن گفته‌اند شرط خیار در عقد نکاح صحیح نیست، اما در مهریه صحیح است؛ و اگر اشاره‌ای به تعیین مدت نکرده‌اند، نه از این باب است که تعیین مدت را لازم نمی‌دانستند بلکه از این باب که در مقام بیان آن نبوده‌اند. لذا به اطلاق عبارات اصحاب هم نمی‌توان استناد کرد.

حق در مسأله

تا اینجا معلوم شد نه اطلاق ادله اقتضا می‌کند عدم لزوم تعیین مدت در عقد نکاح را، نه اطلاق عبارات اصحاب چنین اقتضائی دارد؛ باقی می‌ماند دلیلی که برای عدم اعتبار ذکر شده است، یعنی همان چیزی که مرحوم آقای خوبی گفته‌اند «لم يظهر لنا وجه الاشتراط»، ما وجهی برای اشتراط نمی‌بینیم، دلیلی برای اشتراط مدت و تعیین مدت وجود ندارد. اگر ما غرر را کافی بدانیم، باید قائل به تعیین مدت شویم؛ اما آیا اگر مدت ذکر نشود، واقعاً غرر پیش می‌آید؟ این را باید حل کنیم؛ همه بحث سر همین است؛ بقیه ادله از هر دو طرف جای بحث دارد. از یک طرف قائلین به عدم لزوم تعیین مدت می‌گویند ما برای تعیین مدت باید دلیلی داشته باشیم، چون یک شرط و یک قید است؛ اصل هم عدم قید و شرط است. عمده نظر قائلین به لزوم تعیین مدت هم مسأله غرر است؛ یعنی آنها در مقابل می‌گویند همین کافی است که بگوییم باید مدت تعیین شود. پس باید این را حل کنیم که اگر مدت تعیین نشود، واقعاً غرر پیش می‌آید؟ اگر کسی مثلاً بگوید من تا زمانی که زنده هستم این خیار را داشته باشم، اینجا غرر پیش می‌آید؟ فرض هم این است که نکاح دائم است؛ ما هنوز وارد نکاح موقت نشده‌ایم؛ در نکاح دائم اگر یک زنی در حین عقد می‌گوید زوجتک نفسی بکذا و کذا علی الصداق المعلوم بشرط أن یکون لی الخیار فی المهر و منظورش

۱. مستمسک، ج ۱۴، ص ۴۰۷.

هم این باشد که تا زمانی که زنده است، چون وقتی بمیرد خیار معنا ندارد؛ آیا این واقعاً موجب غرر می‌شود؟ فرض هم این است که مهر معلوم است و مبهم و مجمل نیست؛ مثلاً صد هزار تومان مهریه، منتهی می‌گوید من خیار داشته باشم که این را بهم بزنم. اینجا چه غرری پیش می‌آید؟ چه جهالتی پیش می‌آید؟ فوقش این است که یک زمانی اعمال خیار می‌کند؛ این اعمال خیار یا با هم به یک توافقی در مهریه می‌رسند یا نمی‌رسند و سپس رجوع به مهر المثل می‌کند؛ اگر مشکل غرر باشد، در مدتی که معین شود ممکن است این غرر باشد؛ این غرر از چه جهت است؟ آیا در مهر است؟ اگر غرر را به معنای مجهولیت بگیریم، این مجهولیت در مهریه پیش می‌آید؟ اگر این مقصود باشد، وقتی مدت هم معلوم باشد باز این هست؛ اگر منظور جهل نسبت به مهریه باشد. فرض کنید بگویید تا یک سال دیگر، تا یک سال دیگر این می‌خواهد خیار اعمال کند و این مهر را بهم بزند؛ باید رجوع به مهر المثل کند و مثلاً مهر جدیدی تعیین کند. بالاخره یا باید بگوییم شرط خیار در مهر صحیح نیست یا اگر قائل به صحت شدیم، لزومی برای تعیین مدت به نظر نمی‌رسد؛ الا آن مقداری که عرض کردم از ابهام و اجمال مطلق خارج شود. واقع این است که اگر ما قائل به صحت شدیم، دلیلی بر لزوم تعیین مدت به نظر نمی‌رسد.

سؤال:

استاد: دلهره ناشی از ابهام است؛ یکی ازدواج می‌کند و همه چیز هم معلوم است اما باز هم دلهره دارد؛ دلهره که کاری به صحت و بطلان عقد ندارد. آن چیزی که شما می‌گویید یعنی ابهام داشته باشد؛ ما می‌گوییم اگر این باشد، نباید اصل این شرط جایز باشد. اما اگر ما قائل به صحت شرط خیار در مهر شدیم، تعیین مدت بشود یا نشود، مشکلی ایجاد نمی‌کند.

لذا ما برخلاف آنچه که امام در متن تحریر فرموده‌اند، لزوم تعیین مدت را قبول نداریم؛ و برخلاف نظر مرحوم سید معتقدیم تعیین مدت لازم نیست. البته الاولی یا والا حوط الاولی این است که مدت را تعیین کنند، رعایتاً للمشهور (اگر این را مشهور بدانیم)؛ اما لزومی برای تعیین مدت نیست. پس عمده همان مطلب است که دلیلی برای این لزوم وجود ندارد؛ تنها دلیل مسأله غرر است که آن را هم عرض کردیم نمی‌تواند لزوم تعیین مدت را ثابت کند. ضمن اینکه به آن دو مطلب مرحوم آقای خوئی هم اشکال کردیم؛ به اطلاق ادله که مرحوم آقای حکیم به آن تمسک کرده‌اند اشکال کردیم؛ دلیل، اطلاق ادله نیست؛ دلیل، اطلاق عبارات اصحاب نیست. اما این مطلب مرحوم آقای خوئی که «لم يظهر لنا وجه هذا الاشتراط» از باب اینکه ما دلیلی برای این تقیید و این شرط نداریم، می‌توانیم این را ذکر کنیم.

سؤال:

استاد: این بعید است؛ یعنی ظاهر عبارت مرحوم سید و امام این نیست که از اجمال و ابهام مطلق دربیاید؛ آن مقدار را که نمی‌گویند تعیین مدت. وقتی یک کسی در عقد دائم برای خودش خیار می‌گذارد، معلوم است تا وقتی که زنده است، این روشن است و لازم نیست ذکر شود؛ اسم این را تعیین مدت نمی‌گذارد.

پس نتیجه این شد که شرط خیار در مهریه نکاح دائم صحیح است؛ تعیین مدت هم لازم نیست. اما نکاح موقت را در جلسه آینده بیان خواهیم کرد.

«والحمد لله رب العالمین»